

جزوه ترجمه

عربی 2

رشته ادبیات و علوم انسانی

سال تحصیلی 94 - 95

الدرس الاول

پروردگارا ..

پروردگارا در دنيا و آخرت به ما نيكي بده.

پروردگارا ما و برادرانمان را كه پيش از ما ايمان آوردند بيامرز و كينه كساني را كه ايمان آورده اند در دل ما جاي نده.

پروردگارا براستي كه تو دلسوز و مهربان هستي .

خدايا در دلم يقين و در ديدهام نور و در سينهام اندرز و بر زبانم شب و روز يادت را قرار ده

و بي نيازي مرا در خودم و ميل مرا در آنچه نزد توست قرار ده، به مهربانيت اي مهربانترين مهربانان.

الدرس الثاني

تو عطر ياسموني

اي نور آشكار از خدای جهانيان

و راه مستقيم در درون صالحان

تو در دلهاي عاشقان چراغ يقين هستي.

تو تپش دلهايي تو بوي خوش گل ياسمن هستي

اي فرزند پيامبران هرگاه آه و ناله بخاطر تو فزوني يابد.

با نام شيرين تو فرياد برآورديم اي دوست مؤمنان

دائماً بخاطر تو صبر کردهايم و سالها انتظار تو را كشيده ايم

زمين را پس از ستم ظالمان پر از عدل و داد ميسازي.

اشك خوشحالي

در مسجد

در روزي از روزها يكي از صحابه سخن رسول گرامي (ص) را شنيد كه مسلمانان را نصيحت ميكرد و آنها را تشويق به صدقه ميكرد.

در خانه وقتی آن صحابی به خانه کوچک خود برگشت و حصیر کهنه و کوزه سفالی خود را دید بسیار اندوهگین شد از اینکه نمیتواند صدقه دهد.

پس از نماز

دستهایش را بطرف آسمان بلند کرد درحالی که اشک از دیدگانش جاری بود.

خداوند تو میدانی که من چیزی ندارم که در راه تو صدقه دهم ولی پروردگارا من از هر کسی که به من ناسزا گفته و بر من ستم روا داشته است راضی شدم یا گذشتم پس از تو میخواهم که رضایت مرا صدقه ای در راه خود گردانی.

در صبح

پیامبر (ص) مسلمانان را خطاب کرد و فرمود:

جبرئیل به من خبر داده است که یکی از شما آبرویش را صدقه داده است و خداوند صدقه او را پذیرفته و به وی بهشت را بشارت داده است.

صحابی گفتار پیامبر (ص) را شنید و چشمانش گریست... این بار آن اشک خوشحالی بود.

الدرس الثالث

هیچ فرقی میان ثروتمند و فقیر نیست

مردی فقیر به یکی از صحابه سلام کرد و صحابی سلام او را با سردی جواب داد.

بعد از مدتی مردی دارا و ثروتمند به آن صحابی سلام کرد و صحابی از جای خود برخاست و سلام او را به گرمی جواب داد و با احترام به او دست داد و به او خوشآمد گفت

وقتی خبر به رسول خدا(ص) رسید افسوس خورد و گفت:

هرکس فقیری مسلمان را ببیند و بر او سلامی دهد که غیر از سلام وی بر ثروتمندان باشد خداوند عزوجل را روز قیامت دیدار کند درحالی که او بر وی خشمگین است.

مرد نیکوکار

مردی نیکوکار مسجدی ساخت، بهلول از او درباره انگیزه و علت ساخت مسجد سؤال کرد.

مرد گفت: آن را برای کسب ثواب ساختم.

بهلول خواست این مرد و مقدار اخلاص او را در کار امتحان کند. لذا شبی روی دیوار مسجد نوشت:

این مکان مقدس را مرد نیکوکار بهلول ساخته است.

صبح وقتی این خبر انتشار یافت مردم پیش بهلول رفتند تا به وی بخاطر کار نیکش تبریک گویند.

مرد نیکوکار این خبر را شنید و بسیار خشمگین شد و پیش بهلول رفت و به او دشنام داد و گفت: ای حيله گر تو اموال من را تباہ کردی و خودت را میان مردم معروف و مشهور گردانیدی.

سپس به سرعت به سوی مسجد رفت و نام بهلول را حذف کرد و اسم خود را بجای آن نوشت و در این هنگام احساس راحتی نمود وقتی بهلول این کار را دید لبخندی زد و گفت: خداوند فقط از پرهیزکاران قبول میکند

الدرس الرابع بهترین یاور

هر کس به پروردگارش نزدیک باشد و مهربانی در دلش جای گیرد.

ومال خود را با وجود دوست داشتن آن عطا کند خداوند در کسب او برکت نهد.

هر کس دوست بینوا باشد و فریاد رس برادران دینی شود

خداوند بهترین یاور اوست او را پاداش دهد و از گناهایش بگذرد.

مؤمن دارای فضیلتهاست با دست راست و چپ می بخشد.

و مستمند و نیازمند را بی درنگ پاسخ میدهد و از اندوه او کم می کند.

نیکوکاری دلیل شناخت است و زکات تو شرط ایمان است.

و خداوند صاحب احسان است و نیکوکار به نزدیک شدن به او طمع دارد (نظر دارد).

معجزه پیامبران

از امام رضا (ع) پرسیدند:

چرا خداوند معجزه موسی (ع) را باطل کردن سحر و معجزه عیسی (ع) را شفای بیماران و معجزه حضرت محمد (ص) را قرآن قرار داد؟

حضرت فرمود:

وقتی خداوند موسی (ع) را مبعوث کرد سحر پیش مردم جایگاه والایی داشت لذا سحر آنها را با این معجزه باطل ساخت.

و وقتی عیسی(ع) را مبعوث کرد به خاطر شایع شدن بیماریهای مختلف پزشکی نقش زیادی میان مردم داشت لذا با شفای بیماران و زنده کردن مردگان معجزه خود را آشکار کرد.

و حضرت محمد(ص) را زمانی فرستاد که سخنوری و شیوایی دارای توجه زیادی میان مردم بود لذا خداوند قرآن را نازل کرد و ناتوانی آن ها را از آوردن مانند آن آشکار ساخت.

الدرس الخامس

ای خدای من

ای خدای من ، ای خدای من ای برآورنده ی دعاها

امروز را مایه ی خوشبختی و پر خیر و برکت گردان

سینه ام را فراخی بخش و دهانم را پر از لبخندها ساز

خدایا تو یاری دهنده ی من در انجام تکالیف هستی.

خرد و قلبم را با دانش های سودمند نورانی کن.

و در زندگی موفقیت را بهره و نصیب من گردان.

ادیب متعهد

روزی متوکل عباسی به وزیرش گفت:

معلمی ماهر برای تربیت و تعلیم فرزندانم میخواهم نظرت چیست؟

بهتر و عالتر از ابن سکیت نمیشناسم.

بسیار خوب، بسیار خوب، پس او را برای آموزش فرزندانم حاضر کن.

ابن سکیت برای تعلیم و تربیت پسران متوکل حاضر شد.

یک روز وقتی ابن سکیت نزد متوکل نشسته بود دو فرزندش پیش آن ها آمدند.

آیا فرزندان من پیش تو محبوبتر هستند یا فرزندان علی؟

ابن سکیت از سخن متوکل به خشم آمد و با شجاعت گفت:

به خدا سوگند، قنبر غلام علی بن ابیطالب پیش من از این دو و پدرشان محبوبتر است.

خلیفه بسیار خشمگین شد و به جلادها دستور داد زبان این عالم شجاع را قطع کنند و او توفیق دیدار پروردگارش را پیدا کرد.

الدرس السادس

میهمان

مردی به خانه دوستش رفت و چند روز پی در پی پیش او ماند تا اینکه صاحب خانه از اقامت او به ستوه آمد و به فکر چاره‌های افتاد تا از او خلاص شود.

پس به میهمانش پیشنهاد کرد که فردا مسابقه پرش دهند تا بدانند چه کسی برنده است؟

لذا به فرزندش گفت: وقتی میهمان به بیرون از خانه می پرد در را ببندد.

صبح فردا موقع مسابقه صاحب خانه دو ذرع به بیرون خانه پرید اما میهمان یک ذرع به درون خانه پرید.

صاحب خانه گفت: من برنده ام، دوزخ در برابر یک ذرع میهمان گفت: یک ذرع به درون خانه بهتر از دو ذرع بیرون خانه است.

فرمانروای ستمگر و پیرمرد دیوانه

روزی حجاج پسر یوسف بیرون رفت تا گردش کند، به پیرمردی برخورد کرد و از او پرسید:

ای پیرمرد اهل کجا هستی؟ اهل این روستا.

نظرت درباره حجاج چیست؟ او ستمگر ترین فرمانروایان است.

خداوند روسیاهش کند و وارد آتش کند. آیا میدانی من کیستم؟ من حجاج هستم.

من فدایت هستم و آیا میدانی من کیستم؟ من مردی از این قبیله هستم. هر روز یک بار در چنین ساعتی دیوانه می شوم.

الدرس السابع

خداوند با مؤمنان است

قومی از بنی اسرائیل گرد پیامبرشان جمع شدند و گفتند:

ای پیامبر خدا! دشمن، ما را از سرزمین و خانه هایمان بیرون کرده است. پادشاهی برای ما بفرست تا در راه خدا بجنگیم.

پیامبر گفت: من می دانم اگر خداوند پیکار را بر شما واجب کند، شما در راه او جنگ نمی کنید.

قوم: چرا با دشمنان نمی جنگیم، آن ها ما را از سرزمین و خانه هایمان بیرون کرده اند.

پس وقتی خداوند پیکار را برای آنها واجب کرد بسیاری از آن ها روی گرداندند و جنگ نکردند.

پیامبر گفت: خداوند طالوت را برای شما به عنوان پادشاه فرستاده است.

قوم: چگونه ممکن است طالوت پادشاه ما باشد درحالی که فقیر است و چیزی ندارد.

پس بسیار با هم گفتگو کردند و جز اندکی از آن ها از طالوت پیروی نکردند.

در میدان پیکار وقتی بسیاری دشمنان و کمی نفراتشان را دیدند از خداوند خواستند که گام های آن ها را استوار سازد و گفتند: ما را بر قوم کافر یاری ده.

و مؤمنان آن ها گفتند: اگر صبر کنید بر آن ها چیره می شوید. پس به شدت با آن ها جنگ کردند و آن ها را شکست دادند.

چنانچه خداوند پاک و بلند مرتبه فرمود: چه بسا گروهی اندک به خواست خدا بر گروهی بسیار چیره گردد.

راه دوستی

یکی از بزرگان فرزندش را نصیحت کرد و گفت:

فرزندم، قومت را دوست بدار تا ترا دوست بدارند و به آن ها فروتنی کن تا تو را بالا ببرند و چهره ات را بر آن ها گشاده کن تا ترا احترام کنند و کوچکترهای آن ها را گرامی دار همان طوری که بزرگترانشان را گرامی میداری تا بزرگان آن ها ترا گرامی دارند و افراد کوچک آن ها با دوستی تو بزرگ شوند و ثروتت را بخشش کن و همسایه ات را عزیز دار پس بدین وسیله سروری تو پایدار میشود.

الدرس الثامن

بوصیری

امام شرف الدین محمد بوصیری در سال 608 هجری بدنیا آمد. بوصیری در قدس، مکه، مدینه و مصر زندگی کرد و در مصر مکتب قرآن کریم را افتتاح نمود. بوصیری فقیه، نویسنده، ریاضیدان و شاعر بود ولی او در شعر به ویژه مدح پیامبر اکرم (ص) معروف شد.

قصیده‌های در 180 بیت دارد که آن را هنگامی که فلج بود سرود و بوسیله آن از خداوند شفاعت خواست تا او را بهبودی دهد. او پیامبر (ص) را در خواب دید که با دست مبارک خود بر بدن او می کشد و سپس عبایی بر او می پوشاند و وقتی بیدار شد احساس کرد که از این بیماری بهبودی یافته است و خداوند را بخاطر آن ستود.

بوصیری در قاهره وفات یافت درحالی که عمر او هشتاد و شش سال بود.

واکنون برخی از ابیات قصیده ی « بردهٔ » او را فرا بگیر :

محمد سرور دوگیتی و انس و جن و دو گروه عرب و غیر عرب است.

پیامبر ما امر کننده و نهی کننده است و کسی در گفتن آری و نه نیکوتر از او نیست.

او محبوبی است که در همه سختیهای هجوم آورنده امید شفاعت او می رود.

او به سوی خدا دعوت کرد و کسانی که به او متوسل شده اند به ریسمانی محکم و سخت چنگ زده اند.

در آفرینش و اخلاق بر تمامی پیامبران برتری یافت و آنان در علم و بخشش به او نزدیک نشدند.

چه کسی سزاوارتر به بهشت است؟

روایت شده است که پیامبر(ص) به مسجد رفت تا نماز صبح بخواند. مردی را یافت که عبادت می کرد و نماز می خواند.

و وقتی پیامبر(ص) بار دیگر برگشت تا نماز ظهر را بخواند آن مرد را دید که همچنان عبادت می کرد و وقتی باز هم او را در مغرب دید که عبادت میکرد و نماز میخواند به او گفت: تو دائم در مسجد هستی! آیا کاری نداری؟

مرد گفت: من عبادت میکنم تا خداوند مرا وارد بهشت کند. پیامبر(ص) از او پرسید: چه کسی معاش خانواده تو را به عهده دارد؟ مرد گفت: برادرم! پیامبر(ص) فرمود: قطعاً برادرت از تو به بهشت سزاوارتر است.

الدرس التاسع

آیا میدانی؟

نوعی از کانگورو قادر است بیش از سه متر به طرف بالا و دوازده متر به طرف جلو بپرد و این کار در یک پرش است؟

قلب انسان تا آخر عمر خود خونی معادل بار بیش از ده نفت کش بزرگ پمپاژ میکند که حجم هر یک از آن ها یک میلیون بشکه است؟

گرچه در تاریکی هفت برابر بهتر از انسان می بیند، و علت آن به بزرگ شدن مردمکها هنگام رسیدن نور و تأثیرپذیری سلولهای موجود در چشمان گربه بر میگردد، که مانند آینه ای عمل می کند که نورها را منعکس می سازد.

الدرس العاشر

فداکاری مادر مادرم مشغول دوختن لباس بود و آن ها را برای فروش عرضه می نمود تا برای خریدن نیازهای خانه پول لازم به دست آورد و خودش را شبانه روز خسته می کرد.

از مادرم پرسیدم:

مادرم! چرا خودت را با کار مستمر خسته می کنی؟

گفت: کارچیز خوبی است و من زیاد کار میکنم تا غذا و لباس و لوازم مدرسه رافراهم کنم.

همیشه از من می خواست که درسهایم را بنویسم و تکالیف مدرسه ام را انجام دهم و او خود آماده کردن غذا و اداره کردن خانه را انجام می داد، او خودش غذا را آماده می کرد و خانه را اداره می نمود و شبها بیداری می کشید و بخاطر راحتی من کار میکرد.

و من مقدار زحمتی را که او می کشید تا خوشبختی و زندگی شرافتمندانه برای من فراهم کند مشاهده می کردم.

چه مادر مهربانی! از خداوند میخواهم که به من توفیق دهد تا در آینده به او خدمت کنم.

زبان

لقمان در خردسالی شاگرد یکی از طبیبان بود، استاد شاگردش را به بازار فرستاد و از او خواست که بهترین قسمت گوسفند سر بریده ای را برای او بخرد، او رفت و با زبان گوسفند برگشت.

دردومین روز

او را به بازار فرستاد و از او خواست که بدترین قسمت گوسفند سر بریده ای را بخرد و او رفت و در حالی برگشت که باز زبان گوسفند به همراه داشت.

پس استاد از کار شاگردش تعجب کرد، شاگرد گفت: در بدن گوسفند ذبح شده قطعه ای بهتر و بدتر از زبان پیدا نکردم.

زبان دروغگوی سخن چین مردم را می آزارد و خداوند را به خشم می آورد و زبان راستگوی اصلاحگر به مردم سود می رساند و خداوند را خشنود می سازد.

الدرس الحادی عشر

فرمانروای فروتن

مردی از شام آمد درحالی که همراه او بار خرما و چیزهای دیگری بود.

در بازار

خدایا! این بار سنگین است. چه کسی به من کمک میکند؟

نگاهش به مردی افتاد که او را فقیر پنداشت.

آیا به من کمک میکنی و این بار را برای من حمل میکنی؟

مرد به او پاسخ داد: آری، با کمال میل.

بار را برداشت و باهم براه افتادند ... در راه گروهی از مردم را دیدند.

سلام ای امیر!

شامی تعجب کرد: خدای من! این کیست؟

مردم سوی او شتافتند تا بار را از او بگیرند.

وقتی شامی مردم را دید که بر گرد این مرد جمع شدند درباره او از آنان سؤال کرد. آن ها به وی پاسخ دادند:

او فرماندار مدائن است، او سلمان فارسی است. مرد شرمگین شد و از وی پوزش طلبید و خواست تا بار را بگیرد. ولی سلمان نپذیرفت و به او گفت: آنرا به مقصد تو حمل خواهم کرد.

آنگاه شامی از فروتنی فرمانروا تعجب کرد.

اهل مدین

مدین شهری بزرگ بود. و اهالی آن در ابتدای امر درستکار و اهل تقوی بودند خدا را پرستش می کردند و چیزی را شریک او قرار نمی دادند و بازرگان بودند.

با گذشت روزگار حرص و طمع بر آنها چیره گشت و پیرو هواهای خود شدند و پرستش خدا را رها کردند و کم فروشی می کردند.

خداوند بلند مرتبه شعیب را برای هدایت آنان به سوی حق و بازداشتن از شرک به خدا فرستاد.

شعیب در بازارها مردم را خطاب می کرد و آنان را به عدالت فرا میخواند و از زشتی باز میداشت.

در یکی از روزها مردی به او گفت:

ای پیامبر خدا، این قوم به مردم ستم می کنند و من در این سرزمین غریب هستم.

از آن ها مقداری خرما خریدم ولی آنان از وزن کاستند و هنگامی که به این کار اعتراض کردم، مرا کتک زدند و تهدید کردند .

شعیب با او به بازار آمد واز آن ها داستان این مرد را پرسید ولی، آن ها ماجرا را انکار نکردند و گفتند:

این روش پدران ماست و ما به آن عمل می کنیم.

بر این روش ماندند و شعیب به آنها از خشم خداوند هشدار داد. ولی آنان به او گوش ندادند و خداوند برایشان عذاب نازل کرد و در یک زلزله شدید و بادی سوزان بازارها و خانه هایشان ویران گشت .

الدرس الثانی عشر

دوست نصیحتگر

مردی فقیر دوستی داشت، روزی به او گفت:

چیزی نداریم که فربه و چاق سازد و گرسنگی را برطرف کند بیا برای کار به باغها و مزرعه ها برویم، امید است که خداوند به ما روزی حلال بدهد.

پس بسوی باغها براه افتادند.

درحالی که میرفتند شیطان او را وسوسه کرد که از دیوار باغ ها بالا رود و مقداری میوه بدزدد.

به دوستش گفت: اینجا منتظر بمان و مراقب اطراف باش، و وقتی کسی نزدیک شد به من خبر بده دوستش برای مراقبت ایستاد و مرد شروع به چیدن میوه ها کرد.

پس از اندکی

دوستش گفت: برادرم! یکی ما را می بیند،مرد ترسید و از دیوار پایین آمد و از او پرسید: کیست؟ کجاست؟

دوستش گفت: او خداوند است که همه کس را می بیند وهر چیزی را می داند. آنگاه مرد به خود لرزید وشرمنده شد.

کارگر

هر سال روز کارگر را جشن می گیریم چون کار مقدس ترین چیز در زندگی انسان است و اسلام به کارگر احترام می گذارد بطوری که رسول اکرم (ص) افتخار نمود که دستان کارگر را ببوسد.

و امید است کارگر در جامعه ما از جایگاه والایی برخوردار شود، چرا که جوامع بشری به لطف دستان کارآمد متخصص پیشرفت می کند.

جبران خلیل جبران در باره مقام کارگر گفت:

از میان مردم کارگر را دوست دارم او را دوست دارم چون به ما غذا میدهد و خود را محروم میسازد، او را دوست دارم چون او پارچه ریسندگی میکند تا ما لباس های نو بپوشیم با وجود اینکه همسر و فرزندانش لباس های کهنه دارند. او را دوست دارم چون او خانه های بزرگ میسازد و خود در خانه های کوچک زندگی می کند، لبخند شیرین او را دوست دارم.

از میان مردم کارگر را دوست دارم چون او خود را خدمتگزار به شمار می آورد درحالی که او آقا و سرور است و او را دوست دارم چون او خجالتی است و وقتی مزد او را می دهی از تو تشکر می کند ، پیش از آنکه تو از او تشکر کنی.

الدرس الثالث عشر

شتر چقدر ارزان است اگر گربه نبود

کشاورزی یک شتر داشت که او را بسیار دوست می داشت، و آن را در جا به جا(حمل و نقل) شدن میان روستا و شهر به خدمت می گرفت.

در یکی از روزها به طرف بازار شهر رفت و شترش را در آنجا گم کرد، کشاورز از مردم خواست که شتر را جست و جو کنند.مردم هر جایی را گشتند ولی بی فایده بود

بعد از جست وجوی طولانی و خستگی زیاد ... کشاورز مقابل مردم قسم یاد کرد که اگر شتر را بیابد آن را به یک دینار بفروشد.

مردم از این بهای ارزان تعجب کردند و او وقتی شب در بازار می گشت شتر را نزدیک درختی پیدا کرد.

خوشحال شد ولی سوگندش را به یاد آورد. کشاورز لحظه ای فکر کرد و بعد گربه ای آورد و آن را روی شتر گذاشت و وسط بازار ایستاد و ندا داد:

چه کسی این شتر را به یک دینار و گربه را هزار دینار با هم می خرد.

مردم گرد او جمع شدند و دانستند که او قصد فروش شتر را ندارد پس رفتند در حالی که می گفتند: شتر چقدر ارزان است اگر گربه نبود .

زیرکی

پادشاهی سنگدل خدمتکاری داشت. در روزی از روزها وقتی خدمتکار غذا را به پادشاه تقدیم کرد یک قطره از غذا روی پیراهن او افتاد.

پادشاه خشمگین شد و بی درنگ دستور قتل او را داد. خدمتکار همه غذا را روی سر پادشاه ریخت در حالی که میگفت:

خجالت می کشم که پادشاه بخاطر یک قطره قاتل من باشد. گناهم را بزرگ کردم تا او در کشتن من حق داشته باشد. آنگاه پادشاه لبخندی زد و از او گذشت کرد.

الدرس الرابع عشر

سخن مسجد

من مکان پاکم

من آنم که بر دوش هایم گلدسته ها (مناره ها) بر افراشته می شود.

من مدرسه پیامبر و اصحاب هستم.

من نشان و رمز اندیشه و ایمان و استواری بودم.

من گهواره جهاد حق و شهادت بودم.

و میهن نور و عبادت

نور و فروتنی مرا فرا میگیرد.

و در گستره ام سجود و رکوع به بارمی نشیند (برگ می دهد).

ای دوستان کوچک و بزرگ.

به مسجد بشتابید زیرا مسجد در انتظار است.

شتر مرغ

شتر مرغ پرنده ای بزرگ و از عظیم ترین پرندگان است و صفات شتر و پرنده را باهم دارد.

دوبال بزرگ و گردنی دراز و منقاری پهن دارد.

شتر مرغ حیوانی است که در ترس به آن مثل زده میشود. چون وقتی احساس ترس می کند سر خود را زیر

شن ها می برد، و در مثل ها آمده است:

بر من شیر است و در جنگ ها شتر مرغ.

الدرس الخامس عشر

شاعر متعهد

سید حمیری از شاعران متعهد قرن دوم هجری بود، از حق دفاع می کرد و بر ستمگران می تاخت و به

همین خاطر نزد امویان مورد نفرت واقع شد.

چون آن ها تخم کینه و دشمنی را نسبت به خاندان علی(ع) در دل های مردم می کاشتند و سید حمیری نقشه امویان را ناکام می کرد و اهل بیت(ع) را یاری می نمود و با شجاعت فضایل آن -ها را برای مردم روشن می ساخت و می گفت: فضیلتی از علی و خاندان او را رها نکردم جز این که در مورد آن شعری سرودم.

و ما می دانیم که مدح اهل بیت(ع) در عصر امویان کار ساده ای نبود بلکه در بیشتر مواقع قتل گوینده یا آوارگی و محروم شدن او را از حقوقش موجب می شد.

روزی یکی از اصحاب امام صادق(ع) نزد وی آمد و شروع به بدگویی کرد و به امام(ع) گفت: سید بعضی از گناهان را مرتکب می شود پس چرا از او دفاع می کنید؟

امام(ع) قبول نکرد که سید حمیری را به خاطر گناهی طرد کند با علم به این که کارهای خوب سید چند برابر آن بود و به او پاسخ داد و فرمود: اگر قدمی از وی بلغزد دیگری استوار می ماند.

زیبایی دانش و ادب

زیبایی جامه هایی نیستند که ما را می آریند، زیبایی به دانش و ادب است.

یتیم کسی نیست که پدرش مرده باشد بلکه یتیم، یتیم دانش و ادب است.

و گفته شده است:

از قسمت خداوند توانا که به ما داده خشنودیم که ما دانش داریم و نادانان ثروت

چون ثروت به زودی از بین می رود ولی دانش نابودی ندارد.

و گفته شده است:

دانش در سینه چون خورشید در آسمان است و عقل برای انسان مانند تاج برای پادشاه است.

دستانت را بر ریسمان دانش محکم دار، زیرا دانش برای انسان مانند آب برای ماهی است.

الدرس السادس عشر

منظومه شمسی

خورشید نزدیکترین ستاره به زمین است و نسبت به برخی از ستارگان دیگر خیلی کوچکتر ولی نسبت به زمین بسیار بزرگ است، و 150 میلیون کیلومتر از ما فاصله دارد و نور آن علیرغم این فاصله تنها طی 8 دقیقه به ما می رسد. و تعداد زیادی از اجرام آسمانی در گرد خورشید وجود دارند که همه به منظومه شمسی معروف می باشند.

کاشف میکروپ

امروزه انسان از نعمت های گوناگونی برخوردار می باشد به طوری که نیروهای طبیعت را برای منافع خود تسخیر کرده است و زندگی او آسان و سختی هایش کم شد .

همه ی این ها به لطف دانشمندانی است که از توان و هوش بهره مند شدند و زندگی خود را وقف راه خیر انسانیت نمودند. یکی از این دانشمندان ، دانشمند فرانسوی لوئیس پاستور کاشف میکروب و کاهش دهنده دردهای انسان است.

از مهم ترین خدمات او کشف میکروب ها است که انقلابی در دو علم جراحی و پزشکی ایجاد کرد و او را از مشهورترین دانشمندان قرن نوزدهم میلادی در جهان ساخت.

بهنام منادی

www.almoalem.blog.ir